



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 2, Issue 1, Spring 2021, pp. 1-22

The Echo of Astronomical Advice in Emad Faqih Kermani's Poems

Farshad Eskandari Sharafi*

M.A. of Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Razi University, Kermanshah

Vahid Mobarak

Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Human Sciences, Razi University, Kermanshah

Received: 02/08/2021

Accepted: 04/14/2021

Abstract

Entanglement of astronomy in astronomical rules and beliefs used to be the main reason of people's tendency to this branch of knowledge and its high usages in daily life. Iranian's tendency to astronomical beliefs has been reflected in Persian poems since Persian poets were not only familiar with astronomy but also raised in a society which used to believe strongly in astronomical beliefs. Therefore, pondering ancestors' poem will show the course of astronomical belief changes and transformations in Iranian cultures and lifestyle. Emad Faqih Kermani is one of the most prominent speakers of eighth century who has worked on various poetry formats; he has composed a lot of poems in Divan and quintuple Masnavis, Panj Ganj. The present study is a kind of descriptive-analytical one which applies library sources. It aims to study and analyze Emad Faqih Kermani's beliefs in terms of the application and function of astronomical beliefs. The findings reveal that astronomical beliefs has high varieties in which believing in Heavens, Four Elements, the effect of stars and cosmos in people's destination, the Earth rotation and its circular form, omen and lucky star, and minstrelsy of Venus are more frequent. In fact, he has applied these beliefs to make themes in praise Qasidas, Tahmadiyahes, odes, complains, etc. High frequency of astronomical beliefs in Emad's poems indicates both the influence and popularity of these beliefs and his attention to culture and popular beliefs.

Keywords: astronomy, astronomical beliefs, sky, Persian poems, Emad Faqih Kermani.

*. Corresponding author E-mail address:

efarshad850@gmail.com



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی
سال دوم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰ هـ ش، صص. ۱-۲۲

بازتاب باورهای نجومی در اشعار عماد فقیه کرمانی

فرشاد اسکندری شرفی^۱

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

وحید مبارک

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

چکیده

درهم تنیدگی دانش نجوم با احکام و باورهای نجومی، در گذشته، عامل گرایش عامه مردم به این دانش و کاربرد فراوان آن در زندگی روزمره آنان بوده است. توجه ایرانیان به باورهای نجومی، در شعر فارسی به خوبی بازتاب یافته است؛ زیرا شاعران پارسی گوی، افزون بر این که خود اغلب با نجوم آشنایی داشته‌اند، از درون جامعه‌ای سر برآورده‌اند که به اعتقادات نجومی سخت پایبند بوده‌اند. بنابراین تأمل در شعر پیشینیان تا حدی ما را با سیر تغییر و تحول باورهای نجومی در فرهنگ و زندگی ایرانی آشنا می‌سازد. عماد فقیه کرمانی از گویندگان نامی قرن هشتم هجری است که در قالب‌های گوناگون شعری طبع آزمایی کرده و اشعار فراوانی از وی در دیوان و مثنوی‌هایی پنج‌گانه، موسوم به پنج‌گنج، بر جای مانده است. در این پژوهش که رویکردی توصیفی-تحلیلی دارد و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته، اشعار عماد فقیه کرمانی از نظر کاربرد و کارکرد باورهای نجومی بررسی و تحلیل شده است. نتیجه پژوهش گواه این است که در شعر این شاعر، باورهای نجومی تنوع و بازتاب بسیار دارد که از میان آن‌ها اعتقاد به آباء علوی و أمهات سفلی، تأثیر افلاک در سرنوشت آدمیان، گردش و مدوربودن آسمان، طالع و کوكب بخت و خنیاگری اختر زهره (ناهید) پُرسامدتر است. عماد در شعر خود از این باورها برای مضمون‌پردازی در قصاید مدحی، تحمیدیه‌ها، نعتیه‌ها، شکواییه‌ها و... بهره برده است. کاربرد فراوان باورهای نجومی در شعر عماد نشانگر نفوذ و رواج آن‌ها در عصر وی و توجه او به فرهنگ و باورهای عامه است.

واژه‌های کلیدی: نجوم، باورهای نجومی، آسمان، شعر فارسی، عماد فقیه کرمانی.

۱. مقدمه

نجوم از مهم‌ترین و کهن‌ترین دانش‌های بشری است که ریشه آن به کنجکاوی انسان در سقف بلند و ساده‌بسیارنقش آسمان و تلاش برای شناخت اسرار آن بازمی‌گردد. بشر، از دیرباز آسمان و اجرام سماوی و پدیده‌های جوی چون آذرخش و تندر و رنگین کمان و... را با دیده شگفتی و تأمل می‌نگریسته و می‌کوشیده است تا با آفرینش اسطوره‌ها و باورهایی برای آن‌ها، ابهامات ذهنی خود را تا حدی برطرف کند و به آرامشی روانی دست یابد.

نجوم نزد قدما شاخه‌ای از علم ریاضیات بوده و از آن به شناخت اختلاف اوضاع اجرام علوی به نسبت با یکدیگر و با اجرام سفلی و مقادیر حرکات و اجرام و ابعاد آن‌ها، تعبیر می‌شده است. همچنین در گذشته علم نجوم با علم احکام نجوم خلط و درآمیخته بوده است؛ زیرا منجمان قدیم به احکام نجوم نیز آگاه بوده‌اند. (معین، ۱۳۸۸، ج ۴: ۴۶۷۹) امروزه علم اخترشناسی یا ستاره‌شناسی، به شناسایی بخشی از عالم که در ورای جو زمین قرار دارد و نیز بررسی قوانین فیزیکی مربوط به آن می‌پردازد. (انوری، ۱۳۹۰، ج ۸: ۷۷۵۳)

دانش نجوم و باورهای نجومی، در میان ایرانیان، همانند دیگر مردمان متمدن جهان، از روزگاران کهن رایج بوده است. باور به اصل تضاد نور و تاریکی در آیین آریایی‌ها، گواه دیریازی اندیشمندی ایرانیان درباره آسمان است. با این حال در ایران نیز همچون سایر سرزمین‌ها، نجوم پیش از آن که علم هیئت باشد، به احکام ستارگان گرایش داشته، اما در دوره‌های بعد به تدریج دانش اخترشناسی به گونه‌ای مرتبط با احکام نجوم در ایران باستان شکل گرفته است. در این دوره سنت‌های کهن نجوم چون مهری، زروانی و زرتشتی ریشه آریایی داشته و از آغاز جلوه‌های اسطوره‌ای - دینی بوده است. (فرشاد، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۳۵-۱۳۷)

در دوره اسلامی، ملل اسلامی به تأثیر حرکات کواکب و حالت‌های مختلف آن‌ها در احوال آدمیان و اعمال آنان، اعتقاد شدیدی داشته‌اند و همین مسأله باعث ورود منجمان در دستگاه خلفا و رجال بزرگ می‌شده که در صدر آنان منجمان ایرانی بوده‌اند (صفا، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۴)؛ زیرا در ایران عصر ساسانی که نزدیک‌ترین دوره ایران باستان، به اسلام است، با ترجمه کتب نجومی یونانی به دستور اردشیر و پسرش شاپور، این علم رونق و شکوفایی داشته و میراث آن نزد ایرانیان باقی بوده است. (نک: نفیسی، ۱۳۸۹: ۳۱۶-۳۲۰) در قرون هفتم و هشتم ایلخانان نیز بنا بر رسم مغولان به تأثیر کواکب و احوال آن‌ها در امور عالم اعتقادی شدیدتر از ایرانیان داشتند و این دانش و باورهای همراه آن در ایران عصر آنان نیز رواجی نو گرفت. (صفا، ۱۳۹۰، ج ۳/۱: ۲۵۷)

مطالب ارائه شده نشان می‌دهد که علم نجوم و باورهای برآمده از آن، همواره با تمدن و فرهنگ ایرانی همراه و درآمیخته بوده و در زندگی و فعالیت‌های روزمره مردم نقشی به‌سزا داشته است. در شعر فارسی نیز که ترجمانی از حالات گوناگون زندگی ایرانیان و جامعه ایرانی در ادوار گذشته است، پندارهای اخترانه بازتابی گسترده و عمیق دارد؛ تا جایی که بخشی از دشواری‌های شعر شاعرانی چون سنایی، نظامی، خاقانی، انوری و... ریشه در این موضوع دارد. بنابراین مطالعه و درنگ در شعر فارسی، دانسته‌های ارزشمندی درباره باورهای نجومی، در دوره‌های مختلف تاریخی و میزان نفوذ آن‌ها در زندگی مردمان آن دوره‌ها، به دست می‌دهد.

۱-۱. بیان مسأله

شعر فارسی از دیرباز سرشار از مقوله‌های نجومی بوده است. این پیوند و درآمیختگی شعر فارسی و نجوم را باید معلول چند علت دانست. نخست این که در گذشته علم به گستردگی و پیشرفتگی امروزه نبوده و تحصیلات افراد اغلب چند رشته را در بر می‌گرفته است. نجوم نیز از زمره دانش‌هایی بوده که شاعران گذشته ما، چه از طریق

باورهای عوامانه و چه از طریق تحصیل، اطلاعاتی درخور توجهی پیرامون آن داشته‌اند و این دانسته‌ها، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در شعرشان انعکاس یافته است. همچنین درنگ در شعر فارسی از نخستین دوره‌ها تا به حال نشان می‌دهد که شاعران همواره از افلاک و اجرام و پدیده‌های سماوی و نیز باورها و کهن اسطوره‌های نجومی، برای مضمون‌پردازی و تصویرسازی‌های شاعرانه و زیباسازی سخن خود بهره بسیار جسته‌اند. نیز آشنایی پادشاهان و درباریان با علم نجوم و اهمیتی که این علم در دربار داشته، موجب می‌شده که شاعران هنگام مدح آنان، در شعر خود از اصطلاحات، مفاهیم، مقوله‌ها و باورهای نجومی استفاده کنند تا ضمن غنا و زیباسازی بیشتر سخن خود، رضایت ممدوح را جلب کنند و نیز از این طریق توانایی علمی خود را به رخ بکشند. بنابراین فهم بخش انبوهی از سخن پارسی در گرو آشنایی با اصطلاحات علم نجوم و باورهای نجومی است. در این پژوهش که با روشی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد، پندارهای نجومی در شعر عماد فقیه کرمانی، از سخنوران نامی قرن هشتم و دوره سبک عراقی بررسی می‌شود. جامعه آماری پژوهش دیوان قصاید و غزلیات عماد فقیه کرمانی و پنج‌گنج اوست و پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. در شعر عماد فقیه کرمانی کدام باورهای نجومی بازتاب یافته است؟
۲. کارکردهای باورهای نجومی در شعر عماد فقیه کرمانی چیست؟
۳. باورهای نجومی در شعر عماد فقیه کرمانی بیانگر چیست؟

۱-۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

قصیده از جمله قالب‌های شعری پُر کاربرد در ادب فارسی است که اشعاری بسیاری با استفاده از آن سروده شده است. این قالب به سبب محتوای آن که بیشتر پیرامون مدح و تملق می‌گردد، امروزه کمتر مورد توجه دوستداران و علاقمندان شعر پارسی است و حتی دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته زبان و ادبیات فارسی کمتر از سرعلاقه بدان روی می‌آورند و با آن انس می‌گیرند. یکی دیگر از اصلی‌ترین دلایل کم توجهی به قصیده‌های فارسی، نوع زبان دشوار و پیچیده‌ای است که اغلب شاعران قصیده‌گو به کار گرفته‌اند. بخشی از این دشواری زبان را باید ناشی از کاربرد اصطلاحات و مفاهیم علمی گذشته، به‌ویژه دانش نجوم و مفاهیم مرتبط با آن دانست. علاوه بر قصیده، در منظومه‌های مثنوی ادب فارسی، معمولاً در قسمت تحمیدیه‌ها برای توصیف عظمت و جلال الهی از مفاهیم و مقوله‌های نجومی استفاده می‌شود و شاعران قدرت خداوند در آفرینش افلاک و اجرام آسمانی را با آن‌ها درمی‌آمیزند که این خود موجب دشواری فهم شعر می‌شود و درک زیبایی‌ها و ظرافت‌های آن را برای مخاطب عام کاهش می‌دهد. نعتیه‌ها و معراج سروده‌ها هم که غالباً پس از تحمیدیه می‌آید، به‌خاطر توصیف معراج و سفر آسمانی پیامبر، با استفاده از مفاهیم نجومی و دشواری‌های مشابه تحمیدیه‌ها همراه است. همچنین در قالب شعری غزل نیز مضامین بسیاری دیده می‌شود که بدون آگاهی از نجوم قدیم، فهم ظرافت‌های آن‌ها ممکن نیست. بنابراین انجام پژوهش‌هایی که در تشریح باورهای نجومی شعر فارسی باشد و به تسهیل چنین دشواری‌هایی از شعر فارسی بینجامد، ضرورتی انکارناپذیر دارد. عماد از آن دسته گویندگانی است که در قالب‌هایی چون غزل، مثنوی، قصیده و... طبع آزمایی کرده و منظومه‌هایی پنجگانه نیز سروده است.

در همه قالب‌های شعری عماد، پژوهش‌ها و پندارهای نجومی به چشم می‌خورد که این مسأله درک عمیق شعر او را منوط به آشنایی با اصطلاحات و باورهای نجومی کرده است. از این رو، انجام این پژوهش که در واقع به صورتی غیرمستقیم به تبیین و تشریح نجوم در شعر عماد منجر می‌شود، از اهمیتی ویژه برخوردار است. همچنین این

پژوهش تا حدی می‌تواند راهگشای فهم دشواری‌های ناشی از کاربرد نجوم، در شعر دیگر شاعران نیز باشد.

۲. پیشینه پژوهش

مهم‌ترین پژوهش‌هایی که باورهای نجومی به کاررفته در شعر فارسی را در قالب مقاله بررسی کرده‌اند، شامل موارد زیر است: الهامی (۱۳۸۸) به بررسی باورهای نجومی در شعر نظامی (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت پیکر) پرداخته و دستاورد پژوهش خود را این‌گونه ارائه کرده است: این باورها که در شعر نظامی کم‌هم نیست، ما را با اعتقادات و تفکرات و طرز زندگی عامه مردم زمان شاعر آشنا می‌کند و نشان از اهمیتی دارد که آنان برای ستارگان و کرات آسمانی قائل بوده‌اند و سرنوشت خود را با تقدیر و سرنوشتی که اختران برای آن‌ها رقم زده بودند، همسو می‌دانستند. همچنین این باورها نشان می‌دهد که علم نجوم و پیدایش آن که تا حدی از باورهای مردم شکل گرفته، از قدیم‌الایام مورد توجه بوده است و در پیش‌بینی وضعیت جوی، وقوع باد و زلزله و کسوف و خسوف و... همواره از آن بهره می‌برده‌اند و نیز راهگشای مسافران و گم‌شدگان در شب بوده است. صرفی و افاضل (۱۳۸۹) بازتاب باورهای نجومی در خمسه خواجهی کرمانی را بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که بسیاری از شاعران و نویسندگان، با تأثیرپذیری از عصر خود شماری از باورها و اعتقادات عامه را در آثارشان راه داده‌اند و آثارشان منابع شایسته‌ای در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه محسوب می‌شود. متوسلی و همکاران (۱۳۹۴) به تحلیل باورهای عامه مربوط به سعد و نحس بودن اختران و افلاک در شعر خاقانی پرداخته‌اند و نتیجه پژوهش آنان حاکی از این است که خاقانی به سبب آشنایی با علوم مختلف و به‌ویژه علم نجوم، در اشعارش، بهره بسیاری از دانش‌های زمان برده است و بالطبع، علم نجوم و نگرش سعد و نحس نسبت به اختران و افلاک در شعر وی جایگاه ویژه‌ای دارد و بی‌شک، بیشترین میزان استفاده از این مقوله را می‌توان در شعر او مشاهده کرد. گفتنی است که با بررسی‌های صورت گرفته، مشخص شد که تا کنون پژوهشی در زمینه مقاله پیش رو (بازتاب باورهای نجومی در اشعار عماد فقیه کرمانی) انجام نشده است.

۳. بحث و بررسی

شیخ الاسلام خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی، مشهور به «عماد فقیه» و متخلص به «عماد» از شاعران و سخن‌سرایان برجسته قرن هشتم هجری و از معاصران سلطان ابوسعید بهادرخان و نخستین سلاطین آل مظفر است. (صفا، ۱۳۹۰: ۳/۲: ۹۸۵) عماد فقیه از کودکی تحت تعلیم پدر و در آغوش خانقاه مراد و عمویش، خواجه نظام‌الدین محمود پرورش یافته و مصاحب اهل طریقت بوده و با آداب خانقاه تربیت یافته است و به همین جهت، می‌توان گفت که کردار و رفتار و گفتار و اشعار او پیرامون خانقاه و خانقاهیان دور می‌زند. (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۹۴: ۵۴-۶۰) عماد، شاعری متصوف است که از جوانی به سرودن شعر پرداخته و در اقسام سخن ماهر و استاد است. در دیوان او اقسام گوناگون شعر یافت می‌شود. در میان غزلیات او که بالغ بر ششصد غزل است، غزل‌هایی وجود دارد که از لحاظ لفظ و معنی با عالی‌ترین غزلیات غزل‌سرایان مشهور شعر فارسی برابری دارد. (همان: ۷۲) سبک عماد در غزلیاتش شبیه حافظ است و ظاهراً حافظ به غزل عماد، بیش از غزل خواجه و عبید نظر داشته است. خود عماد در غزل‌هایش متأثر از انوری و سعدی بوده و در واقع سبک عراقی و خراسانی را در هم آمیخته است. عماد در غزل‌هایش مطالب عاشقانه و صوفیانه را در کنار هم گذاشته است؛ یعنی به همان شیوه‌ای غزل گفته که نماینده تمام‌عیار آن حافظ است. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۲۳).

وی همچنین در سرودن قصیده، قطعه، رباعی و... طبعی روان و استادانه دارد. علاوه بر این‌ها باید از مثنوی‌های

پنج گانه عماد (صحبت‌نامه، محبت‌نامه، ده‌نامه، طریقت‌نامه و صفاناامه) که به پنج‌گنج معروف است، یاد کرد. در این جستار برای بررسی شعر عماد چند پیش‌فرض در نظر گرفته شده است. نخست این که شعر دوره سبک عراقی، با انعکاس علوم، از جمله دانش نجوم و به دنبال آن باورهای نجومی همراه است. بالطبع شعر عماد نیز به عنوان یکی از گویندگان سبک عراقی می‌تواند از این ویژگی برخوردار باشد. دوم این که فرهنگ عامه و باورهای عامیانه همواره سرچشمه‌ای زایا برای باروری و ژرفابخشیدن ادب رسمی بوده و کمتر شاعری از آن بی‌بهره مانده است؛ این موضوع در شعر عماد نیز می‌تواند صدق کند. سوم این که در قرن هفتم و هشتم که عصر چیرگی مغولان و اعقاب آن‌ها، در سرزمین ایران است؛ باورهای خرافی که جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ این قوم بوده است، به فرهنگی ایرانی نیز سرایت می‌کند. شعر عماد هم که در قرن هشتم می‌زیسته، می‌توانسته است آینه‌ای برای انعکاس این باورها باشد. پس از بررسی شعر عماد بر پایه این پیش‌فرض‌ها مشخص شد که باورهای نجومی بسیاری در شعر وی به کار رفته که در ادامه، این باورها، در ذیل ۳۸ دسته بررسی، تبیین و تحلیل شده است.

۳-۱. آباء علوی و أمهات سفلی

منجمان قدیم برای هریک از افلاک در عالم عناصر و تکوین موالید تأثیراتی قائل بودند؛ از این رو آن‌ها را «آباء»، یعنی پدران و عناصر چهارگانه آب و باد و خاک و آتش را «أمهات» یا چهارمادر نامیده‌اند. آن‌ها معتقد بودند که افلاک در اقطار عناصر اربعه تأثیر می‌کنند و از فعل و انفعال عناصر اربعه، فرزندان سه‌گانه متولد می‌شوند و این فرزندان سه‌گانه، یعنی معدن، نبات و حیوان را موالید ثلاثه یا موالید سه‌گانه می‌گفتند. طبق این باور تأثیر افلاک در عناصر و تکوین موجودات همانند تأثیر پدران و مادران برای فرزندآوری انگاشته می‌شد. به همین سبب، افلاک را «آباء علوی» و عناصر چهارگانه را «أمهات سفلی» گفته‌اند. (مصنفی، ۱۳۵۷: ۱؛ ماهیار، ۱۳۹۴: ۲۰) باور به نرینگگی آسمان و مادینگگی زمین و این که انسان چون دیگر موالید، زاده برهم کنش آن‌هاست در شعر فارسی بازتابی دیرینه و گسترده دارد. سعدی در بیتی نغز، برای بیان بیتایی معشوق، از این دیرینه‌پندار بهره گرفته است:

صبر بسیار بیاورد پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
(سعدی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۰۷)

عماد نیز در شعر خود فلک را پدر و گیتی را مادر خوانده است:

چو در کتم آسوده بودم ز کس نام جهان نشنوده بودم
از آبای فلک جسسته رهایی وز ابنای جهان کرده جدایی
انیس روح من ارواح قدسی گهی عرشم مکان و گاه کرسی
در آبای فلک دیده نقابی بنات چرخ را گفته طلاقی
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۶۵-۲۶۶)

کسی کز بند غم آزاد باشد هنوز از مادر گیتی نزادست
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۹۲)

نی کشور خوبی را باشد چو تو سلطانی نی مادر گیتی را، باشد چو تو فرزندی
(همان: ۲۶۲)

زهی ردای شریعت شعار آبایت تویی که مادر گیتی نزاد همتایت
(همان: ۳۱۴)

۳-۲. تأثیر افلاک در سرنوشت آدمیان

قدما بر اساس این که آسمان‌ها را در عالم طبیعت مؤثر می‌دانستند و حوادث عالم طبیعت را به آن‌ها نسبت می‌دادند، آسمان‌ها را در سرنوشت انسان‌ها دخیل می‌دانستند و می‌انگاشتند که در برابر گردش آسمان‌ها تیزی و تندی روا نیست؛ زیرا نعمت و محنت آدمیان از اوست. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۴۱) چنین باوری در تار و پود شعر فارسی تنیده شده و می‌توان آن را از بن‌مایه‌های پُربسامد شعر فارسی دانست:

فلک کاو دیرمهر و زودکین است درین حرمان‌سرا کار وی این است
یکی را بر کشد چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک
(جامی، ۱۳۸۹: ۷۱۴)

در شعر عماد نیز، چون شعر دیگر سخن‌سنان پارسی‌گوی، کهن‌پندار تأثیر آسمان در سرنوشت انسان، بارها به کار رفته است:

دست جور گردونش از عماد دور افکند سخت بود هجرانش گر چه سست میثاقت
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۷۴)
گر برد دست فلک پای تو از جای عماد تا بود این تن محنت‌زده بر جا سهل است
(همان: ۸۵)
هیچ کس را مگر امروز میسر نشود آن سعادت که، ز دوران فلک دوشم بود
(همان: ۱۳۰)
اگر هلاک دلم، در غم تو خواهد بود کجا رود که ز تقدیر آسمان بجهد
(همان: ۱۴۴)
سپهر جفاپیشه هرزه‌گرد ندانست جوری که با من نکرد
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۰۵)

نیز (نک: عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۱۳؛ ۳۱؛ ۴۱؛ ۴۸؛ ۴۹؛ ۵۰؛ ۱۱۸؛ ۱۲۵؛ ۱۳۶؛ ۱۹۹؛ ۲۰۵؛ ۲۱۲؛ ۲۱۶؛ ۲۶۲؛ ۲۶۹؛ ۳۲۱ و ۳۳۴؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۴۹ و ۲۶۷)

۳-۳. ثابت‌بودن زمین و گردش آسمان

اعتقاد به سکون زمین و تحرک آسمان، باوری کهن است (شهیدی، ۱۳۸۲: ۵) در شعر عماد که چون شعر اغلب سخنوران پارسی، از آبشخور باورهای دیرینه نجومی، بهره‌مند است، زمین ثابت و آسمان در حال جنبش و سیر و دوران به دور زمین، انگاشته شده است:

جنبش و آرام بادا در سپاه و تخت او تا زمین را جنبش و افلاک را آرام نیست
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۹۰)
فلک را تا بود گرد زمین دور مبادا دور عمیرت را تباه‌ی
(همان: ۳۴۶)
قمر زو نور دید و بوستان نور زمین از وی سکون و آسمان دور
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۵۴)

در شعر عماد، برای نشان‌دادن گردش آسمان، از تعبیری چون چرخ تیزگرد، توسن گردون، دایره تیزرو و...

استفاده شده است (نک: عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۹۵؛ ۱۷۷؛ ۲۲۶؛ ۲۴۳؛ ۳۳۷ و ۳۳۸؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۶؛ ۲۳؛ ۳۱ و ۲۱۰)

۳-۴. رنگ آسمان

در متون نظم و نثر ادبیات گذشته ما، آسمان به رنگ‌های سبز و مترداف‌های آن (اخضر، خضرا، زمردین، زبرجدگون، زنگارغام، گندناگون و...) و رنگ‌های نیلی، لاجوردی، کبود، مینایی، فیروزه‌ای، آبگون و... که امروزه مترادف آبی آسمانی هستند، نامیده شده است. (نک: بیات، ۱۳۹۴: ۳۳) در شعر عماد متأثر از تصور پیشینیان، برای آسمان رنگ‌های لاجوردی، ازرق، پیروزه‌ای، زبرجد، آبگون و نیلوفری به کار رفته است:

از عکس خون دیده که تا وقت صبح و شام / رنگین کتابه‌هاست بر این طاق لاجورد

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۹۵)

چنان زمرد صحن چمن پُر از دُر شد / که رشک گنبد پیروزه خشت می‌آید

(همان: ۱۰۶)

یک حقه مرهم دل ریش / بر طاق زبرجدی نباشد

(همان: ۱۵۹)

طاق است زیر گنبد نیلوفری کسی / کاز خون، دیده او لاله‌زار نیست

(همان: ۳۱۱)

زند آتش آه من، هر نفس / برین آبگون طاق عالی علم

(همان: ۲۰۷)

بسا رنگین‌انذار ارغوانی / که گشت از چرخ ازرق زعفرانی

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۶۷)

۳-۵. شکل آسمان

پیشینیان آسمان را دایره‌ای شکل و کروی گونه می‌دانستند که به دور زمین در گردش است. این اندیشه اسطوره‌ای، در شعر عماد، در قالب تعابیر و ترکیباتی چون کمان چرخ، طاق گردون، قبه چرخ، چرخ تیزگرد، گنبد گردان، طاق فلک، طارم چرخ، رواق سپهر و... که گرد و دایره‌ای بودن آسمان را به ذهن خواننده متبادر می‌کند، بازتاب یافته است:

در طاق‌های گردون افتد خروش و افغان / از سینه خون برآید افغان ناشکیا

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۱۲)

بس که بر مجمره عود بود پر آتش / قبه چرخ عماد از اثرش پُرود است

(همان: ۵۰)

اوج سپهر قصر کمال تو را حضيض / طاق فلک بنای جلال تو را عماد

(همان: ۳۱۹)

جلوه‌ده شاهد گل روی مهر / مشعله‌افروز رواق سپهر

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۰)

نیز (نک: عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳؛ ۹۵؛ ۱۵۳؛ ۲۱۴؛ ۳۰۶؛ ۳۱۷؛ ۳۵۰ و ۳۹۲؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۴۹؛ ۹۴؛ ۱۰۷؛ ۱۳۵؛ ۱۶۹؛ ۲۴۱ و ۲۷۲)

۳-۶. ماهی زمین

پیشینیان، به شیوه‌ای نمادین، بر آن بوده‌اند که زمین بر شاخ گاوی نهاده شده است و گاو بر پشت ماهی سترگی به نام «لیوثا» جای دارد که در دریای پهناور فراگیر شناور است. (کنزازی، ۱۳۹۲: ۵۸؛ شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۰۵) این باور

قدیمی بارها در شعر فارسی نمود یافته است:

کرکس و شیرِ فلکِ طعمه خوران، در مصاف ماهی و گاوِ زمین لرزه گُنان، زیرِ بار
(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۴۹)

اشارت عماد به این باور، در برخی از ابیات دیوان و پنج گنج او مشاهده می شود:

ای گدایان درت، داده به هر کس شاهی عرصه مُلکِ جمال تو، زی مه تا ماهی
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۶۵)

چو پوشد جوشن و مغفر سپه را رسد زان لرزه بر ماهی و مه را
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۵۶)

نیز (نک: عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۳۹؛ ۳۴۵؛ و ۳۴۸؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹؛ ۱۵؛ ۱۵۹؛ ۲۲۳ و ۲۷۰)

۳-۷. طالع

طالع در لغت به معنی برآینده و طلوع کننده است. در اصطلاح علم نجوم، طالع جزوی از منطقه البروج است که در وقتی معین، مانند به دنیا آمدن نوزاد، و یا جلوس پادشاهی و یا سؤال سؤال کننده‌ای، بر افق شرعی در حال طلوع باشد. برج را «برج طالع» و درجه آن را «درجه طالع» می نامند. منجمان برای هر کاری طالع وقت استخراج می نموده اند و طالع نیک و یا طالع شوم را از صلاح یا تباهی خانه طالع تصور می کرده اند و اختر نیک و اختر بد مهر را از صلاح یا فساد کوكب صاحب خانه می پنداشته اند و بر پایه این پندارها و تصورات، خوشبختی یا شوربختی افراد را پیش بینی می کرده اند. (شهیدی، ۱۳۸۲: ۲۵۹؛ ماهیار، ۱۳۹۴: ۶۱۱-۶۱۲) باورمندی به طالع و کوكب بخت، اعتقادی راسخ در تداول عامه بوده که هنوز هم به قوت خود باقی است. شعر فارسی نیز که فرهنگ عامه ایرانی در تار و پود آن تنیده، سرشار از این پندار است:

مُهر مهر تو که از برج دلم طالع شود آفتابی است که هرگز نکند میل زوال
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۶۹)

ای روی تو چون صبح نوروز با طالع سعد و بخت پیروز
(همان: ۱۷۶)

عماد، از طالع شوریده باشد جفا دیدن، ز یار مهربان دل
(همان: ۱۹۷)

نیز (نک: همان: ۲۹؛ ۲۱۱؛ ۳۱۶ و ۳۴۵؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹؛ ۲۴؛ ۳۰؛ ۳۴؛ ۷۷ و ۲۱۷)

۳-۸. صاحبقران

قران یا اتصال (گرد آمدن، مقارنه) بین دو کوكب که یکی در مدار بالاتر و دیگری در مدار پایین تر است، روی می دهد. این دو کوكب چون در یک برج به یک درجه رسند، بر طبق نجوم احکامی آن دو را متصل یا مقترن می گویند. قران اگر به طور مطلق باشد، منظور قران یا اجتماع زحل و مشتری است و اگر مقصود قران، دو اختر دیگر باشد، نام آن دو اختر به دنبال کلمه «قران» آورده می شود. (مصفی، ۱۳۵۷: ۵۸۰) مانند قران مشتری و عطارد و قران شمس و عطارد که در شعر عماد آمده است:

روی جهان فرروز و دهان تو هر که دید گفت اتصال زهره و خورشید انورست
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۴)

هوا عنبرفشان چون جعد دلبر عطارد در قران سعد اکبر

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۶۰)

صاحبقران در اصطلاح نجوم قدیم به کسی گفته می‌شده است که در طالع او یکی از قرانات اتفاق افتاده باشد. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۶۰۹) این لقب نجومی را به برخی از پادشاهان و امیران و وزیران می‌داده‌اند و دیرینگی این عنوان از زمان غزنویان فراتر نمی‌رود و تا اواخر قاجاریه در ایران معمول بوده است. (مصفی، ۱۳۵۷: ۴۶۵) در شعر عماد لقب صاحبقران چندبار، برای ممدوحان شاعر به کار رفته است:

خسرو صاحبقران، منطق شیرین من کرد پسندار چه نیست لایق تحسین دوست

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۶۸)

یگانه صاحب صاحبقران اوست که چشم ملک را روشن روان اوست

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۳۷)

۳-۹. برج اوج و برج وبال

در ستاره‌شناسی گذشته، فلک هشتم را به دوازده خانه مساوی تقسیم می‌کردند و هر خانه را یک برج می‌خواندند. ستاره‌شناسان این برج‌ها را بر اساس نظم و ترکیب تعدادی از ستارگان آن به صورت حیوانی تصور، تجسم و نام‌گذاری می‌کردند. آن‌ها با تقسیم برج‌های دوازده گانه میان سیارات از آن برای هفت اختر جایگاه شرف و محل وبال و هبوط در نظر می‌گرفتند. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۶۵؛ ماهیار، ۱۳۹۴: ۱۲۵) شعر عماد از این اشارات نجومی خالی نیست:

مه جلال تو در برج اوج و عین شرف باد همیشه تا که بود ماه چرخ هابط و صاعد

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۱۶)

عماد از برج شرف شمس که «حمل» نام دارد، نیز یاد کرده است:

رسید تاج سر خسروان به تخت شرف چنان که خسرو سیارگان به برج حمل

(همان: ۱۹۹)

برج وبال هر سیاره هم که در شعر عماد نیز از آن سخن رفته، روبه‌روی خانه آن سیاره است؛ به بیان دیگر اگر خانه هر سیاره‌ای را ۱۸۰ درجه جابه‌جا کنیم به محل وبال آن سیاره در منطقه البروج می‌رسیم؛ یعنی هر برجی که در مقابل خانه سیاره باشد، محل وبال همان سیاره است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۲۹۹)

بر سپهر برین همیشه سُها بود ایمن ز احتراق و وبال

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۷۰)

۳-۱۰. پروین و بنات‌النش

پروین یا ثریا، مجموعه چند ستاره خرد است. تعداد این ستاره‌ها که با چشم قابل رؤیت است، شش ستاره است و برخی هفت ستاره نیز گفته‌اند. به مجموع این ستاره‌ها شش دانه، خوشه پروین، عقد (گردنبند) ثریا، طوق ثریا و... می‌گویند (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۳۱) که در سخن عماد نیز نمود دارد:

سواد دیده من بین و عقد لؤلؤ اشک مثال طارم کحلی و خوشه پروین

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۳۷)

عقد لؤلؤ به نسترن بر شاخ همچو بر چرخ خوشه پروین

(همان: ۳۴۱)

آن آبله‌ها بین سپر افکنده بر آب بر آتش روی او شده یکسر آب
چون رشته لؤلؤ که فتد بر آتش یا عقد ثریا که بماند در آب
(همان: ۳۸۰)

بنات النعش نیز هفت ستاره مشهور در شکم و در دم صورت فلکی دب اکبر است که به آن بنات النعش کبری نیز می‌گویند. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۶۸) در اعتقاد عامه پروین مظهر اجتماع و بنات النعش مظهر تفرقه بوده است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۳۴)

ما که اکنون متفرق چو بنات النعشیم کی توانیم دگر جمع شدن چون پروین
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۴۰۱)

۳-۱۱. از ثری تا ثریا

ثری در لغت به معنی زیر زمین است، اما در اصطلاح اساطیر، ثری اسم آخرین طبقه زمین، یعنی طبقه هفتم است. در ایران باستان آسمان و زمین را سه طبقه می‌پنداشتند؛ درحالی که بابلیان به هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین معتقد بودند. بنابراین به عقیده محققان تقسیم آسمان و زمین به هفت طبقه در ادب تازی و پارسی، در نتیجه تأثیر عقیده بابلی است. ثریا (پروین) نیز در باورشناسی نجومی مثال اعلاى بلندی است. به همین سبب، وقتی در مثل می‌گویند از «از ثری تا ثریا» منظور پایین‌ترین قسمت تا بالاترین قسمت بر پایه باورهای دیرینه نجومی است. (معین، ۱۳۹۱: ۹۷ و ۱۰۰؛ شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۳۲ و ۲۹۷)

شاهی و چه شاهی، که گه عدل و گه علم چون او ز ثریا، ملکی تا به ثری نیست
(سنایی، ۱۳۸۹: ۶۱)

از ثری تا ثری، در چند جا از شعر عماد، با همین مفهوم به کار رفته است:

با که گوید صفت روی چو ماه تو عماد کاز ثری تا به ثریا همه حیران بیند
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۱۱۵)

آمدم باز به جایی ز ثریا به ثری طایر روح که بود از قفس تن طیار
(همان: ۳۲۷)

وجودی از ثریا تا ثری نیست که با تقدیس و تسیحش سری نیست
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۵۲)

۳-۱۲. ستاره سهیل

سهیل از جمله ستاره‌های مشهور در نجوم گذشته و تداول عامه و ادب فارسی است که باورهای پیرامون آن شکل گرفته است. این ستاره را به سبب آن که در سرزمین یمن به خوبی دیده می‌شود، به یمن نسبت می‌هند. (ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۷۵۰؛ مصفی، ۱۳۵۷: ۴۲۲)

در دیار تو نتابد ز آسمان هرگز سهیل گر همی باید سهیلت قصد کن سوی یمن
(سنایی، ۱۳۸۹: ۲۷۹)

همچنین این ستاره را به سبب اشعه لرزانش، نمادی از لرزندگی می‌دانند. درخشندگی و روشنی و صفا و زیبایی و... از دیگر باورهای است که موجب شهرت این ستاره در تداول عامه و کاربرد وسیع آن در ادب فارسی شده است. (شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۲؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۷۵۰) در شعر عماد به برخی از باورهای که درباره ستاره سهیل وجود داشته، اشاره شده است:

چو عکس تیغ تو بگذشت در یمن چون برق فتاده لرزه از آن بیم بر وجود سهیل
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۷۰)

در شب تیره گر آفاق مُنور خواهی برفکن برقع شامی ز سهیل یمنی
(همان: ۲۷۰)

۱۳-۳. فرقد

دو ستاره پُرفروغ از میان هفت ستاره بنات النعش صغری در صورت فلکی دب اصغر را فرقدان می گویند. این دو ستاره در بلندترین فاصله از دیدگاه ناظر زمینی واقع شده و آن‌ها را به مظهري برای علو مقام بدل نموده است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۶۲)

بگذرد، ار باشدش از تو قبولی، به جاه خاقانی خوش سخن بی شک از فرقدان
(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۶۴)

عماد در چند بیت که به نعت نبی (ص) اختصاص دارد، مقام ایشان را در والایی با فرقد مقایسه کرده و از آن هم بالاتر دانسته است:

نعل سمند اوست که بر گوش آسمان پای جلال اوست که بر فرق فرقد است
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۴)

ای نزد تو پست فرق فرقد مَر، قَد تو را مدینه مرقد
(همان: ۳۵۰)

سزد گر پا نهد بر فرق فرقد که بر فرق محمد راست مرقد
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۵۷)

۱۴-۳. سُها

سُها ستاره خردی است نزدیک بنات النعش کبری که به کم‌نوری و دوری معروف است و از این روی تیزی و روشنایی چشم را به رؤیت آن می‌آموده‌اند. (محقق، ۱۳۹۰: ۱۴۳؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۲)

می‌کرد سُها ز همنشینان نقادای چشم تیزبینان
(نظامی، ۱۳۹۴: ۱۵۹)

عماد نیز با قراردادن سُها در برابر خورشید، ریزی و کم‌نوری آن را فریاد خواننده می‌آورد:

سُها بر فلک گر نتابد رواست چو خورشید رخشنده تابان شود
(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۱۱۳)

گر از رای او نور گیرد سُها به خورشید رخشنده بخشد ضیا
(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹۹)

سُها زان سبب شهره عالم است که با کوکبی مه ز خود همدم است
(همان: ۱۱۰)

۱۵-۳. نسر طایر

نسر طایر از کواکب ثابت و به شکل کرکسی است که هر دو بال خود را گشوده است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۷۲)

نسر طایر به سبب بلندپرواز بودنش و عدم دسترسی به آن، در شعر فارسی، ابزاری برای ابداع تصویرهای اغراق آمیز است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۱۰۲)

گر از جود تو گیتی دانه سازد به دام او در آید نسر طایر

(انوری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۲۲)

عماد نیز نسر طایر را دستمایه‌ای برای اغراق هر چه بیشتر در اشعار مدحی خویش نموده است:

همای قدر تو از نسر طایر گردون گذشته باد ز روی بلند پروازی

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۴۵)

ز شرم باز چترش نسر طایر به شب چون بوم در افلاک دایر

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۵۶)

۳-۱۶. صبح صادق و صبح کاذب

هنگامی که شب رو به انتهاست، ابتدا پرتوهای خورشید گردبرگرد قسمتی از سایه زمین در افق شرقی به صورتی دراز و تیز و سر به بالا دیده می‌شوند که به سبب درازی و باریکی و راستی آن، مردم آن را به دم گریگ تشبیه می‌کنند و جماعتی آن را «ذنب السرحان» می‌نامند. این همان صبح کاذب (صبح دروغین) یا صبح نخستین است که دیری نمی‌پاید و به دنبال آن سپیدی دیگری در پهنای افق گسترانیده می‌شود که صبح صادق یا صبح دوم نام دارد. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۴۲۱-۴۲۲؛ شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۸۳۱) صبح صادق و صبح کاذب از جمله پندارهای نجومی است که به شعر فارسی راه یافته و شاعران به کمک آن مضامینی زیبا ساخته‌اند:

امل، چون صبح کاذب، گشت کم عمر چو صبح صادق دل گشت روش

(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۹۲)

در پنج گنج عماد فقیه هم اشاراتی به صبح صادق و کاذب، یافت می‌شود:

گر از صدق دم می‌زنی صبح‌وار درست زر سرخ با خود بیار

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۳۴)

چو صبح، ار نه در شبروی راغبی گر از مهر دم می‌زنی کاذبی

(همان: ۱۳۹)

یکی بر مالک ملک است عاشق ز مهرش دم زده چون صبح صادق

(همان: ۲۰۱)

۳-۱۷. گردش خورشید

نجوم قدیم، زمین را مرکز عالم تصور می‌کرد که باقی اجرام سماوی، از جمله خورشید، به دورش می‌چرخند. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۲۵۵-۲۵۶) این باور به اندیشه و شعر عماد نیز راه یافته است:

نه خورشیدی عماد آخر، چرا گرد جهان گردی؟ تو را آن به، که چون سایه پس دیوار بنشین

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۸۷)

به بخت مدح تو می‌دارم امید که مشهور جهان گردد چو خورشید

به همراهی این پیک جهان‌گرد که تشبیهش به فکرت می‌توان کرد

رود صیثش به زودی دارم امید ز مشرق سوی مغرب همچو خورشید

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۶۲)

۳-۱۸. شمس (خورشید) شاه فلک

در باور منجمان گذشته، خورشید کوکب شاهان و مظهر رفعت و قدرت و تکبر و عجب و انقت بوده است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۳) عماد بر پایه این باور دیرینه، در شعر خود از خورشید با تعبیری چون «شاه سریر چرخ»، «خسرو انجم»، «شاه گردون» و «سلطان چرخ» یاد می‌کند و بیشتر از این پندار، به عنوان دستمایه‌ای برای مدح بهره می‌جوید:

فکنده در بر خاتون مه وشاح از دُر نهاده بر سر سلطان چرخ تاج از زر

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۲۵)

اگر راند فرس بر شاه گردون چو باز آید چکد از تیغ او خون

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹)

۳-۱۹. خورشید و زر

از دیرباز فلزهای اصلی را هفت عدد می‌دانستند و آن‌ها را به نام‌هایی چون «هفت جوش»، «هفت جسد»، «هفت گنجینه»، «هفت گوهر» و... می‌خواندند. بر پایه باوری کهن هر کدام از هفت فلز به یکی از هفت اختر وابسته است. از میان این فلزها، گران‌بهاترین آن‌ها، یعنی زر (طلا)، وابسته به خورشید است. (معین، ۱۳۹۱: ۶۵ و ۱۲۶-۱۲۷؛ کزازی، ۱۳۹۲: ۱۳۳)

جان داده حق است؛ چه دانی مزاج طبع؟ زر بخشش خور است؛ چه خوانی عطای خاک؟

(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۳۲۸)

عماد در طریقت‌نامه در مدح مبارزالدین محمد سروده است:

اگر مهر از زر است و عنبرین بو بود مانند گوی مجمر او

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۵۷)

وی همچنین در جایی دیگر از همین مثنوی به این باور اشاره کرده است:

زِ گردون بر سرم باریده گوهر فکنده آفتابیم در قدم زر

(همان: ۲۷۲)

۳-۲۰. خورشید و حضرت عیسی (ع)

در ادب فارسی، خورشید که جایگاهش در فلک چهارم است، مأمن حضرت عیسی (ع) است؛ زیرا بر پایه روایات اسلامی هنگامی که یهودیان به اشتباه پنداشتند که عیسی (ع) را به صلیب کشیده‌اند، خداوند وی را به آسمان چهارم برد. (نک: یاحقی، ۱۳۹۱: ۳۳۹؛ ماهیار، ۱۳۹۴: ۴۶۳) باور به هم‌خانگی حضرت عیسی (ع) و خورشید، در شعر عماد نیز انعکاس یافته است:

آن جا که بود همچو فلک خانه خورشید تا تن نشود همچو مسیحا نتوان رفت

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۶۲)

هر که همسایه خورشید بود همچو مسیح غم بیماری و تشویش مماتش نبود

(همان: ۱۳۳)

۳-۲۱. خورشید و جمشید

در ادبیات فارسی، از آغاز تا پایان قرن هشتم، جم و خورشید در مجاورت و ارتباط با هم آمده و عنصری کهن در

افسانه آفرینش جم است (نک: اعظمیان و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۵)

چهره خورشید و آنگه زحمت مشاطگی؟! مرکب جمشید و آنگه حاجت برگستان

(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۴۱)

صفت «شید» یا «خشت» که صفت خورشید نیز هست، به این دلیل به جمشید نسبت داده شده که او در آغاز رب النوع آفتاب بوده و به همین دلیل، ستارگان هم به طور طبیعی رمه او به حساب می آمده‌اند. محل ظهور دوباره جمشید نیز خاور دور (محل طلوع خورشید) است. (باحقی، ۱۳۹۱: ۲۹۱) پیوند اسطوره‌ای جمشید و خورشید که ریشه اسطوره‌ای دارد، در اشعار عماد فقیه کرمانی چند بار به کار رفته است:

مشعله بی نور که جمشید رفت مرحله دیجور که خورشید رفت

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۹۷)

ز تاجش یک سر مو تا به خورشید ز تختش پایه‌ای تا تخت جمشید

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹)

۲۲-۳. چشمه خورشید

در شعر پارسی ترکیب «چشمه خورشید» و نظایر آن بسیار به کار رفته است:

کوکب ناهید باد، بر در تو، پرده‌دار! چشمه خورشید باد، بر سر تو، سایبان!

(خاقانی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۶۵)

این ترکیب صرفاً تعبیری ادبی و شاعرانه نیست؛ بلکه پایه و ریشه‌ای اسطوره‌ای دارد. مردمان قدیم و شاید مردمان نخستین که خورشید بیش از هر پدیده آسمانی دیگر مورد توجه آنان بوده است، گمان می کردند که خورشید هر بامداد از چشمه‌ای بیرون می آید و شامگاه در مغرب به چشمه‌ای دیگر فرو می رود و این هر دو چشمه را در ظلمات می پنداشتند. (مصفی، ۱۳۵۷: ۱۸۸-۱۹۰) این باور در شعر عماد، در قالب ترکیب «چشمه خور» نمود یافته است:

ندانم چشمه خور چند جوشد؟ قبای موج، دریا چند پوشد؟

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۶۷)

۲۳-۳. خورشید و ذره

در گذشته تصور می کردند که ذرات سرگردان هوا، به سمت خورشید صعود کرده و جذب آن می شوند. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۳۱) عماد در بیتی زیبا خود را چون ذره‌ای بی سر و پا می داند که به محض این که معشوق از رخ چون آفتابش نقاب برمی گیرد، با بی قراری به سویش می رود:

از رخ چون آفتاب پرده برافکنند و ما بی سر و پا، ذره‌وار در تک و تاز آمدم

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۱۶)

این باور بارها در شعر عماد، در جهت آفرینش مضامین شاعرانه به کار رفته است. (نک: همان، ۴۰؛ ۲۳۸؛ ۲۵۴؛ ۲۶۳؛ ۳۲۸ و ۳۴۲) این شاعر همچنین باب دوم از مثنوی محبت‌نامه را به مناظره میان ذره با خورشید اختصاص داده است. (نک: عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۶۹-۱۷۳)

۲۴-۳. خورشید و کان

در شعر فارسی بارها از کان پروری آفتاب و به وجود آمدن معادن در اثر تابش و تربیت آن سخن رفته است. این موضوع از رهگذری باوری عامیانه به شعر و ادب فارسی راه یافته است؛ زیرا در گذشته چنین تصور می شد که

آفتاب بر سنگ می تابد و سنگ‌های مستعد تبدیل به احجار کریمه می‌شوند. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۸) سخن سنج کرمانی از این باور عامیانه هم غافل نبوده و از آن در چند جا از دیوان و پنج‌گنج با هدف غنای شعرش بهره گرفته است:

نظرت کیمیا و ماهمه مس خاطرت، آفتاب و ماهمه کان

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۲۸)

ز تاب پرتو خورشید خاوری در کوه فکننده در دل یاقوت شعله‌ اخگر

(همان: ۳۲۵)

این شاعر در مناظره کاه و کهربا، از باب چهارم محبت‌نامه، از زبان کهربا می‌گوید:

چو در سختی تحمل پیشه‌ام بود صبوری در بلا اندیشه‌ام بود

برآمد ناگهانم فال امید ز یمن صحبت انوار خورشید

مرا باطن ز نورش تصفیت یافت که بر من از کمال تربیت یافت

کنون در سلک گوهر می‌کشندم به میزان همچو زر برمی‌کشندم

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۷۹)

۳-۲۵. خورشید و خفاش

شب‌پره یا خفاش پرنده‌ای است که به هنگام روز در مأم‌های تاریک و بی‌نور چون شکاف‌ها سکنی می‌گزیند و شب از لانه‌اش بیرون می‌آید. گویی این پرنده با نور خورشید سازگاری ندارد و از آن گریزان است. (مصفی، ۱۳۵۷: ۲۵۱) در شعر فارسی بارها از این موضوع سخن رفته است. حافظ در این باره می‌گوید:

وصل خورشید به شب‌پره اعمی نرسد که در آن آینه صاحب‌نظران حیرانند

(حافظ، ۱۳۹۲: ۲۶۰)

مضمون‌سازی با گریزانی خفاش از نور آفتاب، در شعر عماد هم به چشم می‌خورد:

ناظر کوتاه‌نظر و روی تو دیده خفاش و رخ آفتاب

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۰)

در کنج هر شکاف دماغم نهان شود خفاش عقل، در نظر آفتاب می

(همان: ۲۸۹)

۳-۲۶. کسوف و خسوف و محاق

کسوف به معنی گرفتن خورشید است و زمانی پیش می‌آید که ماه بین زمین و خورشید قرار می‌گیرد و ضمن آن تمام یا قسمتی از خورشید تاریک به نظر می‌رسد. (مصفی، ۱۳۵۷: ۶۲۶) خسوف نیز به معنی گرفتن ماه است و هنگامی پیش می‌آید که زمین میان ماه و خورشید قرار می‌گیرد و سایه زمین بر روی ماه می‌افتد. (همان: ۲۳۱) گردآمدن ماه و خورشید در پایان هر ماه قمری در یک برج و یک درجه و یک دقیقه هم، محاق یا اجتماع قمر با شمس نام دارد که در آن ماه در زیر اشعه انوار خورشید واقع می‌شود و ناپیدا است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۳۶۲) عماد از مفاهیم کسوف و خسوف و محاق برای مضمون‌سازی در جهت توصیف زیبایی و زوال‌ناپذیری سیمای معشوق و ممدوح بهره جسته است:

تو، مهر فارغ از اندیشه کسوف و زوالی تو ماه ایمن، از آرایش خسوف و محاقی

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۹۰)

محمد بن مظفر که ماه، رایت اوست که ایمن است در آفاق از خسوف و محاق

(همان: ۳۳۳)

۳-۲۷. ماه (قمر) پیک فلک

ماه در باور پیشینیان پیک شبرو آسمان و راهنما و هدایت کننده آدمیان بوده است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۳۷۳) عماد در چند جا از شعر خود، از قمر با عنوان پیک و قاصد فلک نام برده است:

قمر را بارگیری تیـزرو داد فلک را گوشواره، ماه نو داد

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۵۲)

همیشه ملک در فرمان او باد قمر پیک و زحل دربان او باد

(همان: ۲۷۵)

کون و مکان باد به فرمان تو ماه و زحل قاصد و دربان تو

(همان: ۲۶)

۳-۲۸. پروین، منزل سوم ماه

ماه تنها سیاره زمین است که در مداری نزدیک به شکل دایره، به دور آن می چرخد. مدت گردش ماه به دور زمین تقریباً ۲۸ روز است و منجمان از سده سوم هجری برای مسیر ماه، در آسمان ۲۸ مجموعه از ستارگان را که در نزدیک فلک البروج و فلک قمر جای دارند، انتخاب کرده‌اند تا نمونه‌هایی از مدار قمر را عرضه کنند. منزل سوم ماه که از منازل سعد نیز به شمار می آید، ستارگان پروین یا ثریا است که شش ستاره در کوهان برج ثور است. این شش ستاره گرد هم جمع آمده‌اند و بسیار شبیه خوشه انگور است. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۵۴۹؛ ماهیار، ۱۳۹۴: ۳۵۵ و ۶۰۰) عماد در بیتي نغز، چشم خود را همانند منزل سوم ماه پنداشته که در آن، اشک چون عقد پروین، مداری برای خیال صورت چون ماه معشوق است:

ز، ره گذار خیال است و اشک، خانه چشم همیشه منزل ماه و مدار مطلع پروین

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۴۱)

۳-۲۹. نورگرفتن ماه از خورشید

خورشید به همه سیارات خود نور می‌پاشد و ماه نیز از آن بی نصیب نیست (ماهیار، ۱۳۹۴: ۳۶۰) عماد در شعر خود به این مسأله اشاره کرده است:

رخ برافروز همچو ماه از مهر عالمی پُر، ز روشنایی کن

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۲۲۸)

فروغ مهر ز رای منیر او باشد که مکتسب بود از آفتاب نور قمر

(همان: ۳۲۳)

۳-۳۰. رنگ بخشی ماه به گل‌ها

طبق باوری عامیانه، ماه به گل‌ها رنگ می‌دهد. (مصفی، ۱۳۵۷: ۶۹۶) این باور در شعر عماد نیز منعکس شده است:

نسیم عود مشکین از شکر کرد عذار لاله رنگین از قمر کرد

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۵۴)

۳-۳۱. ماه و کتان

در باور پیشینیان پرتو ماه، جامهٔ کتان (قصب، خیش، توزی) را فرسوده، پوسیده و پاره می‌کند. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۹۹۹) عماد در چند بیت از اشعار خود، با این باور مضمون‌آفرینی کرده است:

وجود چون قصب ما و تاب آتش عشق همان حکایت کتان و نور مهتاب است

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۴۶)

ملخ در کشت و کتان پیش مهتاب قلم بر آتش و طومار بر آب

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۵۶)

۳-۳۲. عطارد (تیر) دبیر فلک

منجمان احکامی عطارد را کوکب حکماء، طبیان، منجمان، شعرا، اذکیا، دیوانیان، کاتبان، نقاشان، تجار، اهل بازار، دین، نطق، پاکی، ادب و صنایع دقیقه دانسته‌اند. (بیرونی، ۱۳۵۱: ۳۸۴؛ ۳۸۷ و ۳۹۲) این باور نجومی در شعر فارسی کاربرد و کارکرد فراوان، به‌ویژه در اشعار مدحی، دارد:

ای که انشا عطارد صفت شوکت توست عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

(حافظ، ۱۳۹۲: ۱۴۶)

عماد نیز با بهره‌گیری از آن مضامینی مدحی برای ستایش ممدوحان خویش، آفریده است:

تیر، و صفش می‌نویسد بر فلک زهره مدحش می‌سراید در سه‌گاه

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۴۳)

مهر کند نیابتت، ترک فلک حجابت می‌فتد از کتابت کلک عطارد از بیان

(همان: ۳۳۹)

به دیوان تو، تیر، دفترکش است سوی بزم تو، زهره زمزمرکش است

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۰۰)

قمر پروانه شمع ضمیرت عطارد کارفرمای دبیرت

(همان: ۲۵۸)

۳-۳۳. زهره (ناهید) خنیاگر فلک

بر پایهٔ پندارهای نجومی، زهره خنیاگر فلک است و لازمهٔ خنیاگری آوازخوانی، غزل‌سرایی، شعرخوانی، نوازندگی، لهوگستری، دستان‌سرایی، باده‌نوشی، پای‌کوبی، داشتن انواع آلات موسیقی و... است. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۳۸۳) خنیاگری زهره از پُربسامدترین باورهای نجومی در شعر فارسی است:

ور زهره جز به بزم تو خنیاگری کند جاوید دف‌دریده و بریط‌شکسته باد

(انوری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۱۸)

در شعر عماد هم بسامد این باور در قیاس با دیگر باورهای مربوط به کواکب هفتگانه، بالاتر است:

از ورق ماه، ز خطی کبود خواند، شبی زهره و زد، بر سرود

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۴۴)

قمر را گوش، بر اوتار ناهید نموده طالع دیدار امید

فتاده زهره با جمع ظریفان نوای چنگ در سمع حریفان

(همان: ۱۶۰)

نیز (نک: عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۱۶؛ ۳۲۶؛ ۳۴۳ و ۳۹۷؛ عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۱۵؛ ۲۰؛ ۲۹؛ ۱۰۲؛ ۲۰۱؛ ۲۰۲ و ۲۳۴)

۳-۳۴. مریخ (بهرام) جنگجوی فلک

در نجوم احکامی مریخ کوکب لشکریان، امراء ظالم، اتراک، دزدان، مفسدان، آتشکاران و بیاعان ستور شمرده می شده و قهر، شجاعت، جسارت، سفاهت، لجاجت، دروغ، تهمت، ایزاء مردمان، زنا و خیانت را بدو نسبت داده اند. (بیرونی، ۱۳۵۱: ۳۸۳؛ ۳۸۵ و ۳۸۷) جنگاوری و سلحشوری مریخ همواره دستمایه‌ای برای شاعران مدیحه‌سرا بوده تا با استفاده از آن مضامینی در وصف دلاوری و مهارت رزم ممدوحان خود بیافرینند. عماد نیز این کهن‌باور را با چنین هدفی در شعر خود به خدمت گرفته است:

فکنده تیغ کین از دست بهرام تپیده مشتری چون حوت در دام

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۰۲)

جهاند بر فلک یک ران خوش گام که رمح آرد برون از دست بهرام

(همان: ۲۰۹)

آن ملک قدر ملک سیرت خورشید ضمیر که کند بیلکش از جوشن بهرام گذار

(همان: ۲۱۷)

۳-۳۵. زحل (کیوان) پاسبان فلک

زحل به سبب این که در فلک هفتم، یعنی بر بام فلک، جای دارد، به پاسبان فلک معروف است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۷۷) عماد، در ابیاتی چند از اشعار خود، از زحل با عنوان پاسبان فلک یاد کرده است:

آنکه شب‌ها چو غلامی هندو پاسبانی کندش کیوان باد

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۱۷)

زحل پاسبانی، ز ایوان اوست حمل نیز، بریانی از خوان اوست

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۹۹)

۳-۳۶. زحل (کیوان) نحس اکبر

در باورهای نجومی کوکب کیوان نحس اکبر است. (بیرونی، ۱۳۵۱: ۳۶۷) عماد در یکی از معراج سروده‌های خود، کیوان را کوکبی نحس می‌داند که از یمن قدوم پیامبر (ص) در افلاک، نحوست از او زایل شده و مسعود گشته است:

زحل از مقدمش مسعود گشته فلک مجمر، کواکب عود گشته

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۲۰۲)

۳-۳۷. مشتری (برجیس) قاضی فلک

در باورشناسی نجومی، مشتری، رب‌النوع داوری و قضاوت است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۰۲) عماد در مدح ممدوحی می‌گوید:

به روزگار قضایت نیافت قاضی چرخ مجال حکم نوشتن مگر به انهایت

نکرده مشتری اکلیل چرخ را تمیکن برِ عمامه چون تاج آسمان‌سایت

(عماد فقیه، ۲۵۳۶: ۳۱۴)

۳-۳۸. مشتری (بو جیس) سعد اکبر

اخترشناسان احکامی به سبب طبیعت گرم و تر معتدلی که برای مشتری قائل بوده‌اند، آن را ستاره‌ای سعد دانسته و سعد اکبرش نامیده‌اند. (ماهیار، ۱۳۹۴: ۴۷۴)

بر آسمان مکرمت از روشنان علم چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم

(انوری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۲۸)

سعدبودن مشتری نیز پنداری نجومی است که به شعر عماد راه یافته است:

با مشتری ز روی سعادت مقابل است تا زهره گشت مطرب پرده‌سرای تو

(عماد فقیه، ۱۳۴۸: ۳۴۲)

اگر باشد زبانی مشتری را دهد بر طالع سعادت گواهی

(همان: ۳۴۶)

۴. نتیجه‌گیری

در این جستار کاربرد و کارکرد باورهای نجومی در شعر عماد فقیه کرمانی بررسی شد. دستاورد پژوهش مبین این است که باورهای نجومی و به دنبال آن اصطلاحات و مفاهیم نجومی در شعر این شاعر نمود بالایی دارد. باور به آباء علوی و امهات سفلی و تأثیر افلاک در سرنوشت آدمیان، ثابت بودن زمین و گردش آسمان به دور آن، لاجوردی، ازرق، پیروزه‌ای، زبرجد، آبگون و نیلوفری بودن رنگ آسمان، دایره‌ای بودن شکل آسمان، ثری (طبقه هفتم زمین به عنوان مظهر قعر و پستی)، و ماهی زمین که گاوی بر پشت آن سوار است و زمین بر شاخ آن گاو، از مهم‌ترین و پُربسامدترین باورهای مربوط به افلاک و زمین در شعر عماد است. طالع و طالع‌بینی و مقارنه دو کوكب و صاحبقران بودن را که معمولاً به پادشاهان اطلاق می‌شده است، باید از دیگر اعتقادهای نجومی پُر کاربرد در شعر عماد دانست.

بخش زیادی از کارکردهای باورهای نجومی در شعر عماد مربوط به مدح و اشعاری است که وی در تمجید ممدوحان خود از جمله شاه شجاع و امیر مبارزالدین و وزیران و دیگر صاحب‌منصبان سروده است. از دیگر کارکردهای باورهای نجومی در شعر عماد، بهره‌گیری از آن‌ها در پرورش معانی و مضامین تحمیدیه‌ها و نعتیه‌های خویش است. کارکرد دیگر باورهای نجومی شعر عماد، در شکواییه‌های او از زمانه و روزگار است. در این نوع سروده‌ها عماد هم همانند دیگران درماندگان، ناکامی و رنج و دردمندی خود را به چرخ آدم‌خوار و فلک ستیزه‌گر، گیتی و دهر نامهربان، بدمهر بودن کوكب بخت و... نسبت می‌دهد. در شعر عماد از باورهای نجومی برای مضمون‌پردازی درباره موضوعات عاشقانه، عارفانه، صوفیانه، تعلیمی، اخلاقی، وصف و مرثیه، نیز کم‌وبیش استفاده شده است. بسامد بالای باورهای نجومی در شعر عماد نشان‌دهنده این نکته است که عماد به فرهنگ عامه و باورهای عامیانه توجه ویژه‌ای داشته و شعر خود را از این آبشخور سیراب و مایه‌ور نموده است. نیز حکایت از رواج باورهای نجومی و نقش مهم و گسترده آن‌ها در زندگی مردم، در عصر عماد دارد که هم‌زمانی حیات این شاعر با دوره حکمرانی جانشیان مغول، در ایران، که اهتمام و توجه خاصی به نجوم و احکام نجومی داشته‌اند، تأییدی بر این مدعاست.

منابع

- اعظمیان، جمیله؛ امیرحسین ماحوزی و محمود طاووسی (۱۳۹۹)، «جمشید و خورشید یا جام جم در شعر خواجه و

- حافظ، «پژوهشنامه ادب حماسی، سال ۱۶، شماره ۱ (پیاپی ۲۹)، صص ۴۱-۷۳.
- انوری، حسن (۱۳۹۰)، فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۸، چاپ هفتم، تهران: سخن.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، جلد ۱. چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیات، حسین (۱۳۹۴)، «نسبیت زبانی و درک رنگ آسمان در شعر فارسی»، نقد ادبی، سال ۸، شماره ۳۲، صص ۲۹-۵۲.
- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۱)، التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، به کوشش جلال‌الدین همایی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۹)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ ششم، تهران: سخن.
- جامی، عبدالرحمان بن احمد (۱۳۸۹)، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ اول، تهران: مهتاب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۲)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجاه و دوم، تهران: صفی‌علیشاه.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۹۳)، دیوان، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، جلد ۱، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۸)، باورهای عامیانه مردم ایران، با همکاری علی‌اکبر شیری، چاپ ششم، تهران: چشمه.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۹)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، جلد ۱، چاپ یازدهم، تهران: مهتاب.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۹)، دیوان، با مقدمه، تصحیح و توضیحات مظاهر مصفا، به کوشش شاهرخ حکمت، چاپ اول، تهران: زوار.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، سیر غزل در شعر فارسی (از آغاز تا امروز)، چاپ سوم، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (اساطیر، سنن، آداب، اعتقادات، علوم...)، ۲ جلد، ویرایش دوم، چاپ اول، تهران: میترا.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۲)، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۹)، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، جلد ۱، چاپ نوزدهم، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۰)، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، جلد ۳/۱، چاپ شانزدهم، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۰)، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، جلد ۳/۲، چاپ پانزدهم، تهران: فردوس.
- عماد فقیه کرمانی (۱۳۴۸)، دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، چاپ اول، تهران: بن‌سینا.
- عماد فقیه کرمانی (۲۵۳۶)، پنج‌گنج، به اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ، چاپ اول، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- فرشاد، مهدی (۱۳۶۵)، تاریخ علم در ایران، جلد ۱، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۲)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ هشتم، تهران: مرکز.
- ماهیار، عباس (۱۳۹۴)، نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.
- محقق، مهدی (۱۳۹۰)، شرح سی قصیده از حکیم ناصر خسرو قبادیانی، چاپ هجدهم، تهران: توس.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چاپ اول، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی، جلد ۴، چاپ بیست‌وپنجم، تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد (۱۳۹۱)، تحلیل هفت‌پیکر نظامی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

- ناظرزاده، کرمانی (۱۳۹۴)، تحلیل دیوان و شرح حال عمادالدین فقیه کرمانی، به کوشش فرهاد ناظرزاده کرمانی، چاپ دوم، تهران: سروش.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۴)، لیلی و مجنون، تصحیح برات زنجانی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ معاصر.